



بررسی و تحلیل گسست روابط زناشویی و بزدهای خانوادگی در داستان‌های مجتبی بزرگ علوی و نجیب محفوظ

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران
دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران

نسرین زارعی ^{id}

هادی حیدری نیا* ^{id}

محمود صادق زاده ^{id}

دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۴ | پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۵ | ایمیل نویسنده مسئول: heidari_hadi_pnuk@yahoo.com

فصلنامه علمی پژوهشی
خانواده درمانی کاربردی

شاپا (الکترونیکی) ۲۴۳۰-۲۷۱۷

<http://Aftj.ir>

دوره ۲ | شماره ۳ پیاپی ۷ | ۵۴۸-۵۳۵

پاییز ۱۴۰۰

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

هدف: تحقیق حاضر با هدف بررسی دیدگاه‌های مجتبی بزرگ علوی و نجیب محفوظ به عنوان دو داستان‌نویس نامدار، در ارتباط با جنبه‌های منفی گسست روابط زناشویی و بزدهای خانوادگی در آثار داستانی خود انجام شد. روش پژوهش: در تحقیق حاضر با استناد به منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی، دیدگاه دو نویسنده در ارتباط با گسست روابط زناشویی و بزدهای خانوادگی، بررسی و مقایسه می‌شود. یافته‌ها: خانواده یکی از اصلی‌ترین رکن‌ها در جامعه به حساب می‌آید و همه مردم‌شناسان و تحلیلگران جامعه بر لزوم حفظ و پایداری آن تأکید کرده‌اند. با توجه به مهم بودن این مقوله، در گستره ادبیات داستانی هم شاهد بازتاب مسائل مرتبط با خانواده در دو وجه مطلوب و نامطلوب بوده‌ایم. بزرگ علوی و محفوظ با خلق شخصیت‌های گوناگون و برگزیدن شیوه‌های متنوع روایی، به نقد و تبیین این مهم پرداخته‌اند. نتیجه‌گیری: به نظر می‌رسد فرهنگ مردسالار، کالانگاری زنان، کاربست هژمونی خشن مردانه علیه زنان، نقش کلیشه‌ای زنان و وابستگی آنان به مردان، به عنوان دلایل اصلی گسست روابط زناشویی و بزدهای خانوادگی در این داستان‌ها مطرح شده است.

کلیدواژه‌ها: بزرگ علوی، نجیب محفوظ، داستان، روابط زناشویی، بزدهای خانوادگی، گسست روابط

به این مقاله به شکل زیر استناد کنید:

درون متن:

(زارعی، حیدری نیا و صادق زاده، ۱۴۰۰)

در فهرست منابع:

زارعی، نسرین، حیدری نیا، هادی، و صادق زاده، محمود. (۱۴۰۰). بررسی و تحلیل گسست روابط زناشویی و بزدهای خانوادگی در داستان‌های مجتبی بزرگ علوی و نجیب محفوظ. فصلنامه خانواده‌درمانی کاربردی، ۲(۳): ۵۴۸-۵۳۵.

مقدمه

خانواده به عنوان یکی از ارکان جامعه انسانی همواره مورد توجه است. در جوامعی که نهاد خانواده در کانون اهمیت قرار دارد، در لایه‌های بعدی شاهد بزهکاری‌ها و آسیب‌های کمتری هستیم. برعکس، هرگاه نهاد خانواده دچار گسست‌هایی خرد یا کلان شود، به همان میزان، بزه‌هایی در سطوح گوناگون جامعه ایجاد می‌شود. «خانواده واحدی اجتماعی است با ابعاد گوناگون زیستی، اقتصادی، روانی، حقوقی» (ساروخانی، ۱۳۹۸)؛ بنابراین، بخش‌های متنوعی از زندگی انسانی را دربر می‌گیرد. در چنین شرایطی، اگر آموزش فرزندان از درون خانواده صورت بگیرد و نیز، زن و شوهر ارتباط مطلوبی با هم داشته باشند، قطعاً شاهد مناسبات بینافردی و گروهی مطلوب‌تری خواهیم بود و درک و شعور زیستی لازم برای هر فرد به میزان قابل توجهی فراهم می‌آید. از دید سگالن، واژه خانواده گذشته از شخصیت‌ها، به پیوندهای میان آن‌ها نیز مربوط می‌شود و البته توسع معنایی آن تا بدانجاست که دربر گیرنده خویشاوندانی می‌شود که هم‌خانه نیستند، ولی دارای نیاکانی مشترک هستند (سگالن، ۱۳۹۶).

روابط زناشویی در شکل‌گیری و تداوم نهاد خانواده اهمیت دارد. مطالعه روابط زوجین به آشکار شدن قواعد ساختاری که پیوندهای زناشویی در آن سامان پیدا می‌کند، کمک شایانی می‌کند. در بیشتر جامعه‌ها، بررسی کیفیت این روابط نقشی بنیادی در ارزیابی و سنجش فراگیر ارتباط‌های خانوادگی دارد. کیفیت و چگونگی روابط زناشویی را باید مفهومی چندوجهی دانست که دربر دارنده زمینه‌های گوناگون ارتباط زوجین همچون سازگاری، رضایت، شادمانی، انسجام و تعهد است (پالیری، رگالیا و فینچمن، ۲۰۰۵). سه رویکرد اصلی برای مفهوم‌سازی کیفیت روابط زناشویی مورد نظر قرار می‌گیرد: ۱. دیدگاه لیوایز و اسپنیر که باور دارند کیفیت روابط زناشویی بر اساس ترکیبی از سازگاری و شادمانی تعیین می‌شود (گانگ، ۲۰۰۷). ۲. فینچام و برادبوری (۱۹۸۷) بر این باورند که کیفیت این روابط بازتاب دهنده ارزیابی فراگیر فرد از رابطه زناشویی است. ۳. دیدگاه مارکس (۱۹۸۹) که آمیزه‌ای از رویکرد لیوایز و اسپنیر و نیز، رویکرد سیستمی بوئن است.

مفهوم خانواده و روابط زناشویی به عنوان پدیده‌ای دارای اهمیت، در گستره ادبیات هم راه پیدا کرده است؛ زیرا یکی از کارکردهای متون ادبی، بازنمایی رویدادهایی است که در جامعه به وقوع می‌پیوندد. بر این اساس، بسیاری از نویسندگان در آثار داستانی و رمان‌های خود به خلق شخصیت‌هایی متنوع پرداخته‌اند تا بتوانند به چالش‌های گوناگون پیش‌روی خانواده بپردازند و از آن سخن بگویند. در این بین، مجتبی بزرگ‌علوی و نجیب محفوظ به عنوان دو نویسنده مطرح در ایران و مصر، به صورت مستقیم و غیرمستقیم از نهاد خانواده و مناسبات زناشویی سخن گفته‌اند. افرادی که در رمان‌ها و داستان‌های این دو نویسنده بروز و ظهور یافته‌اند، به قدری ملموس هستند که مخاطبان می‌توانند با آن‌ها ارتباط برقرار کنند. هدف نویسندگان این بوده است که دردها و مشکلات را به خوبی شرح دهند تا در نهایت به راه‌حلی مطلوب دست پیدا کنند. هدف و مسأله اصلی تحقیق حاضر این است که شکاف‌های ارتباطی میان زن و شوهر در خانواده و نیز، اعضای دیگر خانواده بررسی شود. بدین منظور، آثار بزرگ‌علوی و محفوظ کاویده می‌شود تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود:

۱. اصلی‌ترین عوامل گسست روابط زناشویی و بزه‌های خانوادگی در نگاه دو نویسنده چیست؟

۲. مردان در جهت‌دهی و شکل‌گیری شخصیت و کنش زنان چه جایگاهی دارند؟

روش پژوهش

این تحقیق با تکیه بر روش توصیفی- تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای نوشته شده است. ساختار مقاله به این صورت است که ابتدا توضیحاتی درباره مفهوم خانواده و اهمیت آن در خانواده ارائه شده و سپس، رویکردهای مجتبی بزرگ‌علوی (نویسنده فارسی‌زبان) و نجیب محفوظ (نویسنده مصری) به عنوان دو شخصیت ادبی شاخص در خاورمیانه در ارتباط با گسست روابط زناشویی و بزدهای خانوادگی بازنمایی شده است. بدین منظور، پنج عنوان در نظر گرفته شده است که عبارتند از: نگاه جنسی و ابزاری به زنان و کالانگاری آنان؛ اعمال خشونت و تحقیر علیه زنان و هژمونی خشن مردانه؛ نقش کلیشه‌ای زنان و وابستگی آنان به مردان؛ خیانت در ابعاد گوناگون مالی، جنسی و جامعه آماری تحقیق حاضر، کتاب‌های چمدان، ورق‌پاره‌های زندان، سالاری‌ها و میرزا از بزرگ‌علوی و کتاب‌های کوچه مدق، دزد و سگ‌ها، میرامار و گدا از نجیب محفوظ است.

یافته‌ها

در حوزه ادبیات داستانی فارسی و عربی با نویسندگان بسیاری روبه‌رو هستیم که موضوعات اجتماعی و خانواده‌محور را در آثار خود دخالت داده‌اند. به عبارت دیگر، کوشیده‌اند تا نقش ادیبی متعهد را برعهده بگیرند و نسبت به دغدغه‌های اجتماعی عصر خویش، بی‌تفاوت نباشند. نویسندگانی از این دست، به واسطه این ویژگی برجسته، همواره نامی جاودان و ماندگار خواهند داشت. چنین رویگری نشان می‌دهد که ادیب خود را از جامعه و مردم جدا نمی‌داند و رفتاری‌های آنان را گرفتاری خویش می‌بیند و با انعکاس این مسائل در داستان‌ها، به نوعی در پی اظهار همدردی با آنان است. مجتبی بزرگ‌علوی و نجیب محفوظ، داستان-نویسان شهیر ایرانی و مصری در شمار نویسندگان صاحب‌مرتب‌های هستند که در آثار خود بارها به مسائل مرتبط با خانواده اشاره کرده‌اند.

۱. نگاه جنسی و ابزاری به زنان و کالانگاری آنان

یکی از موضوعاتی که در آراء فمینیست‌ها برجسته شده، اعتراض به نگاه جنسی و ابزاری به زنان است. مردان با حمایت قانون، سنت و مذهب، زنان را به عنوان کالایی تصور می‌کنند و بر اساس این پیش‌انگاره نادرست، با او برخورد می‌کنند. فمینیست‌ها خواهان اصلاح این رویکرد و تشخیص‌بخشی به زنان هستند تا همچون مردان به شخصیتی مستقل دست پیدا کنند و حق انتخاب در زمینه‌های گوناگون زندگی از جمله برقراری روابط عاطفی داشته باشند و صرفاً کالا و ابزاری برای رفع نیازهای جنسی مردان محسوب نشوند.

در داستان عروس هزار داماد از بزرگ‌علوی، این نگاه نامطلوب به زنان محسوس است. شخصیت مذکر در این داستان، فردی نوازنده است. او در کاباره‌ها و قهوه‌خانه‌ها ویلن می‌نوازد و از این راه کسب درآمد می‌کند. راوی با سفر در ذهن این شخصیت، زندگی گذشته او را بازنمایی می‌کند و کیفیت رفتار او را با زنان شرح می‌دهد و نگاهش را به این جنس تبیین می‌کند. راوی علت ازدواج ساززن با سوسن را نه عشق و مسائل عاطفی، بلکه علاقه مرد به صدا و آواز او می‌داند. این متغیر باعث می‌شود تا پیوند زناشویی میان آن‌ها برقرار شود. پس از مدت کوتاهی، ساززن علاقه‌اش را به سوسن و صدای او از دست می‌دهد و به تدریج از این زن فاصله می‌گیرد. معیارهایی که نوازنده برای انتخاب سوسن در نظر دارد، کاملاً منفعت‌طلبانه و ابزاری است. تنها معیاری که او برای انتخاب سوسن در نظر می‌گیرد، صدای او است، بی‌آنکه به شخصیت این زن و کیفیت

بینش و رفتار او توجهی داشته باشد: «اسمش سوسن بود. زن او شد. سوسن خوشگل نبود، چه اهمیتی دارد؟ برای آوازش عاشق او شده بود. در همان روزهای اول چند مرتبه برای او آواز خواند، اما این آواز آن آواز زمان بچگی نبود. آن موسیقی دیگر تکرار نمی‌شد. چقدر از دخترهای فرنگ عاشق موسیقی و جمال او شده بودند، اما او همه آن‌ها را رد کرده بود. فقط به عشق آواز این دختر، اما این دختر که حالا زن او شده بود، دیگر آنجور نمی‌توانست بخواند. سوسن هم او را دوست نداشت. سوسن عشق می‌خواست، اما ساززن آواز می‌خواست که آن دختر نداشت» (بزرگ‌علوی، ۱۳۹۹).

داستان دربه‌در از مجموعه میرزا از زنی به نام نرگس سخن می‌گوید که همراه و حامی‌ای ندارد و در تنهایی زندگی می‌کند. او که در گذشته روسپی‌گری می‌کرده، اینک تنها شده است. برای او هیچ همدمی وجود ندارد و به این دلیل ترجیح می‌دهد با پرنده‌ای ارتباط برقرار کند، بلکه به آرامش ذهنی برسد و شخصیت زخم‌خورده خود را ترمیم کند. او دردهایی دارد که قادر به در میان گذاشتن آن با مردان دیگر نیست. از این‌رو، تنها به موجوداتی غیر از انسان پناه می‌برد. او در خلوت و تنهایی، سال‌هایی را به یاد می‌آورد که با همسرش زندگی مشترکی را تجربه می‌کرد. خاطراتی که همراه با درد و رنج بوده و وقایع خوبی را به یادش نمی‌آورد. نویسنده اشاره می‌کند که دلیل انزوای این روزهای زن، تجربه زناشویی ناموفق در دوران گذشته است: «این حادثه را نرگس هرگز فراموش نکرد. در سال‌های دربه‌دوری که مثل سرکنده خود را از دیاری به دیار دیگر پرت می‌کرد، همیشه آرزویش این بود که ساری داشته باشد و با او اختلاط کند. اطرافیانش ... از کجا می‌دانستند که با این کلمه خاطرات چند سال زندگی با شوهرش را به خاطر می‌آورد و مرور می‌کند» (بزرگ‌علوی، ۱۳۸۳).

داستان پادنگ از مجموعه ورق‌پاره‌های زندان به بازیچه بودن جنس زن اشاره می‌کند. زنی که گویی خلق شده است تا امیال و اهداف اقتصادی و زیستی مردان را تأمین کند و بر اساس این پیش‌فرض ناروا، هرگونه برخوردی با این جنس مؤنث را معتبر می‌داند. بزرگ‌علوی با اشاره به زندگی کوچیک‌خانم، به خوبی این شیوه نادرست را تشریح کرده است. معیاری که غلامحسین برای ازدواج با این زن برمی‌گزیند، نه زیبایی ظاهری است و نه معرفت شخصیتی، بلکه از فردی شنیده است که این زن به خوبی کار می‌کند. در نتیجه، غلامحسین، ندیده و نشنیده، سعی می‌کند با این زن ازدواج کند تا با استفاده از قابلیت‌های او برای پول‌سازی، زندگی خود را سروسامان دهد. ابزارانگاری کوچیک‌خانم از سوی یک مرد، سنتی نادرست و جاافتاده در جامعه ایران است که هنوز هم نشانه‌هایی از آن را می‌توان مشاهده کرد. راوی برای آنکه به ظلمی که در حق این زن رفته است، اشاره کند، به تمثیلی تمسک می‌جوید و کوچیک‌خانم را چون غنچه‌ای می‌داند که در خانه غلامحسین، ناشکفته باقی مانده و به عبارت بهتر، در اوج جوانی و زیبایی و تازگی، خشکیده است: «غلامحسین اصلاً یک دفعه قبل از عروسی صورت کوچیک‌خانم را ندیده بود، ولی وقتی شنید که کوچیک‌خانم که با خواهرش دوست شده بود، خوب سر پادنگ کار می‌کند، آن وقت به خودش گفت که دیگر حالا باید با عموم صحبت کنم و صحبت هم کرد و در خانه گالی‌پوشی که تا به حال سه نفر - غلامحسین و خواهرش در خانه بالا و کس‌آ در پایین خانه - زندگی می‌کردند، یک نفر چهارم هم اضافه شد و آن، کوچیک‌خانم بود. می‌گویند که دخترها وقتی به خانه شوهرشان می‌روند، مثل غنچه‌ای هستند که سکفته می‌شوند. درباره کوچیک‌خانم این مطلب صدق نمی‌کند، برای اینکه او پژمرده شد» (بزرگ‌علوی، ۱۳۵۷ الف).

نویسنده به شرایط سخت زندگی مشترک کوچک خانم و غلامحسین اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که در دو سال گذشته خوشی و سرزندگی از وجود او رخت بر بسته و دچار فسرده‌گی و انجماد روانی و شخصیتی شده است. این وضعیت به قدری بارز است که همسایگان نیز، به این ستم‌های وارده از سوی شوهرش پی برده‌اند. زن برای غلامحسین، عاملی برای بهبود کیفیت زندگی و تکامل هویتی نیست، بلکه برای او یک زن صرفاً در کار کردن و کسب پول بیشتر خلاصه می‌شود که البته، نگاه سخیفی است. بزرگ‌علوی در توصیف شخصیتی با این طرز نگاه به زن و زندگی، او را بره و گوسفندی می‌داند که درک مشخصی از مقوله زندگی مشترک ندارد. بنابراین، چنین مردانی از درجه انسانیت ساقط هستند؛ اوج بی‌رحمی غلامحسین زمانی نمودار می‌شود که در زمان آبستنی هم، به شدت از او کار می‌کشید. پهلوهای کوچک خانم به درد می‌آمد، ولی باز هم مجبور به انجام کارهای سخت و طاقت‌فرسا بود: «در این دو سالی که کوچک خانم در خانه غلامحسین بوده، یک آب خوش از گلویش پایین نرفته و یا اقلماً همسایه‌هایش این‌طور می‌گفتند ... دل همه به حال او می‌سوخته. نه اینکه مثلاً وقتی می‌دیدند که کوچک خانم تشت نشا روی سرش گذاشته، چادرش را به کمر بسته و به طرف بیجاره می‌رود، دلشان به حالش می‌سوخت که چرا این زن جوان باید کار به این سختی بکند ... خدا می‌داند که غلامحسین علاقه و محبتی به بچه‌اش دارد یا ندارد. در هر حال، این را می‌دانم که کوچک خانم آبستن هم که بود، می‌بایست پادنگ بزند، به طوری که پهلوهایش همیشه درد می‌کرد و غلامحسین ابداً به فکرش که ممکن است این کار به ضرر سلامتی بچه‌اش تمام شود، نبود. معلوم نیست خداوند ... چرا این غلامحسین را خلق کرده است. این‌ها بره‌هایی هستند که چرا می‌کنند و پشکل می‌اندازند»

نجیب محفوظ هم در آثار داستانی خود به این مقوله اشاره کرده است. بر این پایه در داستان *میرامار*، زهره یکی از شخصیت‌های برجسته است که بخشی از افکار محفوظ پیرامون او می‌گردد. نویسنده با استفاده از عناصر داستانی گوناگون، این شخصیت را به گونه‌ای خلق کرده است که بیانگر جایگاه تبعیض‌آمیز زنان و دغدغه‌های اصلی آنان در جامعه باشد. زهره در داستان *میرامار* نمادی از زنانی است که تحت ستم مردان خودکامه و لذت‌جو قرار دارند، اما در عوض سکوت و تن دادن به شرایطی که در آن قرار گرفته‌اند، سعی می‌کنند به استقلال شخصیتی برسند و زندگی جدیدی برای خود بسازند. در بخش‌هایی از داستان، محفوظ از زبان زهره، نگاه ابزاری به زنان را نکوهش کرده است. پدر بزرگ او قصد دارد در برابر دریافت مبلغی، زهره را به عقد پیرمردی درآورد که با مقاومت دختر روبه‌رو می‌شود. زهره درباره رفتار و نگرش پدر بزرگ خود می‌گوید: «او را بیشتر از چشمانم دوست داشتم، اما پدر بزرگم فقط دنبال کسب منفعت از من بود، اما طلبه مرزوق مخالف‌سراییش را ادامه داد: اگر می‌توانستی مثل یک مرد باشی، چرا مجبور شدی فرار کنی؟ در دفاع از او گفتم: طلبه بیک، تو حال و هوای روستا و قداست سنت‌های آباء و اجدادی وحشتناک آن‌ها را بهتر می‌شناسی، او یا مجبور بود به آن ازدواج کذایی تن بدهد یا فرار کند» (محفوظ، ۱۳۸۶). تضییع حقوق زنان در جامعه سنتی مصر، موضوعی است که در این گفتگو ذکر شده است.

در *رمان گدا*، مصطفی که نمود روشنفکری ظاهری است، به عادت بدی گرفتار شده و آن زن‌بارگی است. او با وجود تأهل و فرزند داشتن، با زنان دیگر رابطه برقرار می‌کند. صرفاً برای تأمین نیازهای جنسی خود، زنان مختلف را می‌آزماید. گاهی اوقات خود را با مارگریت می‌گذراند و گاهی با زنان دیگر. وقتی یکی از دوستان به او خبر می‌دهد که مارگریت از کشور خارج شده و دیگر نمی‌تواند او را ببیند، با بی‌اعتنایی، تنها به گفتن

این جمله اکتفا می‌کند که باید به دنبال زن دیگری باشد. محفوظ با این توصیف، ابتدال فکری و شخصیتی و رفتاری برخی از روشنفکرانها و شعاری بودن حرف‌های آنان را به خوبی و منتقدانه بازگو می‌کند: «به مصطفی روی کرد و پرسید: مارگریت کجاست؟ مصطفی رفت و پس از چند دقیقه برگشت و گفت: خیر ناخوشایندی است ... چه شده؟ رفته! کجا؟ خارج از کشور! همین‌طور یک‌دفعه گذاشته و رفته؟ مصطفی با بی‌اعتنایی دستی تکان داد و گفت: باید یکی دیگر را پیدا کنیم» (محفوظ، ۱۳۸۸).

در بخشی از *رمان میرامار*، راوی دیدگاه زهره را بازتاب می‌دهد. او از شرایط نامناسبی که سنت و جامعه برای او و زنان دیگر ایجاد کرده است، سخن می‌گوید. شرایطی که به بزرگان خانواده این اجازه را می‌دهد که نگاهی متعاقبانه به جنس زن داشته باشند و خود را مالک آن‌ها بدانند. محفوظ با خلق شخصیت زهره و بیان گفتگوهای انتقادی از زبان او، این سنت ناهنجار را به چالش کشیده و به مبانی فرهنگی جامعه مصر تاخته است. زهره می‌گوید: «بعد از مردن پدر، هیچ‌کس مسئول زندگی من نیست. این عیب است که او بخواهد تو را به مرد سر به راهی شوهر بدهد؟ می‌خواهد من را بفروشد. خدا عاقبت به خیرت کند ... بیا همراه ما برویم. بر نمی‌گردم، حتی اگر دنیا زیر و رو بشود» (محفوظ، ۱۳۸۶).

۲. اعمال خشونت و تحقیر علیه زنان و هژمونی خشن مردانه

دغدغه اصلی فمینیسم در سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی، تلاش برای احیاء حقوق سیاسی و اجتماعی زنان و عادلانه بودن ساختار مناسبات جنسیتی بوده است. (عقدایی، ۱۳۹۶) در این نگرش، آنچه اهمیت پیدا می‌کند، نشان دادن مظلومیت زنان در جامعه است. بدین‌منظور، فمینیست‌ها سعی می‌کنند با ارائه سیمایی خشن و قهرآمیز از مردان، زنان را کاملاً مبرا و برحق نشان دهند.

در داستان‌های بزرگ‌علوی، نویسنده مردانی را توصیف می‌کند که زورگو، خشن و مستبد هستند و هیچ تصور مطلوبی از جنس مؤنث ندارند. مردان در آثار داستانی بزرگ‌علوی غالباً از هژمونی سخت و خشن برای به اطاعت درآوردن زنان استفاده می‌کنند. این مرد می‌تواند پدر، همسر یا برادر باشد. در هر صورت، زنان تحت قیمومیت مردان قرار می‌گیرند. در داستان *یکه‌وتنها* از مجموعه *میرزا*، خاطرات زنی را مرور می‌کنیم که تنها خاطره‌ای که از پدرش به یاد دارد، تشرهایی است که در کودکی در حقش روا می‌داشت. خشونت‌هایی که روحیه این زن را از بین برده و حتی در دوران بزرگسالی هم با او همراه بوده است. این زن از عدم ارتباط‌گیری مناسب با پدرش سخن می‌گوید. پدر به این بهانه که نرگس کودک بوده، با او صحبت نمی‌کرد. همه این مسائل باعث افزایش گسست‌های عاطفی میان اعضای خانواده شده است. جالب آنکه، پدر خانواده معتاد است و می‌توان بروز این رفتارهای نامتعارف و آسیب‌رسان را به واسطه ابتلا به مواد مخدر دانست: «نرگس در قبال آقاکمال مطیع بود. راستی که از او بیشتر از پدرش حرف‌شنوی داشت. گویی یقین کرده بود که این مرد خیرش را می‌خواهد. مهربانی او به دل می‌نشست. اصیل بود. یک چنین محبتی را او هرگز ادراک نکرده بود، حتی از مادرش اوفیک. در هر صورت به خاطرش نمانده بود. از پدرش جز تشر و تشویر چیزی ندیده بود. با او اصلاً نمی‌شد دو کلمه حرف حسابی زد. یا خمار و یا نشئه [بود]. همه‌اش می‌گفت: تو بچه‌ای نمی‌فهمی» (بزرگ‌علوی، ۱۳۸۳).

یکی از زنان در داستان *سرباز سربی* از مجموعه *چمدان*، تجربه تلخ زناشویی خود را بازگو می‌کند. مردی معتاد که به دلیل گرفتار شدن در چنگ این پدیده شوم، نشانه‌های مردانگی را از دست داده و این امر، زمینه نارضایتی زن را ایجاد کرده است. افزون بر این، خشونت زبانی و رفتاری این مرد باعث کتک خوردن زن و

تحقیر چندباره او شده است. این رفتارها باعث گریختن زن از خانه و آوارگی او می‌شود و بزبه‌های دیگری را به وجود می‌آورد. در شکل‌گیری این شرایط و اعمال خشونت‌های عمدتاً فیزیکی بر زنان، عنصرهایی چون: ضعف قانون و عدم پیگیری‌های نهادهای قانونی مؤثر است. همچنین، زنان منفعل و ایستا در شدت گرفتن شرایط اثرگذار بوده‌اند: «چطور بهتان بگم تا بفهمید؟ اصلاً مرد نبود. مثل دیوانه‌ها خودش را می‌انداخت بر روی من. سر و صورت مرا ماچ می‌کرد. تا من بهش دست می‌زدم، من رو می‌زد، فحش می‌داد. گیس‌های من رو می‌کند. یک روز من رو این‌قدر با چوب زد که از حال رفتم. از خونه‌اش فرار کردم ... هی من رو پیدا می‌کرد. باز من رو می‌آورد توی خونه‌اش، باز من فرار می‌کردم. یک سال آزار زندگی من بیچاره اینجور بود» (بزرگ‌علوی، ۱۳۹۹).

نجیب محفوظ هم به موضوع خشونت مردانه علیه زنان اشاره کرده است. در رمان *کوچه مدق*، یکی از شخصیت‌های مذهبی داستان، رفتار وحشیانه‌ای با زن خود دارد. محفوظ با این توصیف، بر آن است تا بیان کند که این ویژگی منفی و رفتار نادرست با زنان در میان همه‌آحاد جامعه وجود دارد و باید برای ریشه‌کن کردن آن تلاشی مبسوط انجام داد. او با کاربست واژگانی چون «افتضاح و وحشیانه» این رفتار نادرست مردانه را نقد کرده و به نوعی، مردان را به چالش کشیده است: «افتضاح تازه‌آستاد کرشه را شنیده‌ای؟ یک افتضاح دیگر مثل قبلی‌ها و خبر به زنش رسیده و یقه‌اش را گرفته و جبه‌اش را پاره کرده است. حسنیه نانوا دیشب شوهرش را به باد کتک گرفته، به طوری که خون از پیشانی‌اش فوران زده و سید رضوان حسینی مرد باخدا و پرهیزگار، زنش را وحشیانه شکنجه کرده است» (محفوظ، ۱۳۷۸) این توصیفات نشان از عدم وجود صمیمیت در روابط دوسویه میان زن و شوهر دارد.

۳. نقش کلیشه‌ای زنانه و وابستگی آنان به مردان

زنان در طول تاریخ، غالباً از سوی جریان‌های موافق سیستم مردسالاری، سانسور و تحقیر شده‌اند و این وضعیت، مانع تبلور قابلیت‌های این قشر در جامعه شده است. زنان همواره خود را جنس دوم یافته‌اند و فرصتی برای بروز توانایی‌های خویش در زمینه‌های گوناگون به دست نیاورده‌اند. مردان -خواسته یا ناخواسته- این زنان را سرکوب کرده و واپس زده‌اند. در نتیجه، این جنس مؤنث همواره به مردان وابسته بوده‌اند و نقش‌هایی از پیش مشخص شده و کلیشه‌ای را برعهده گرفته‌اند. نقش‌هایی که آنان را در خانه‌ها و پستوها محصور می‌کند و اجازه حضور ایشان را در جامعه سلب می‌نماید.

در داستان *قربانی* از مجموعه *چمدان*، یکی از زنان که در طول زندگی، به همسرش خدمت‌رسانی کرده و معنای واقعی زندگی را درنیافته بود، در اتاق خود، در تنهایی و انزوا بیهوش می‌شود و تا آستانه مرگ پیش می‌رود. او طبق گفته صریح بزرگ‌علوی، قربانی این زندگی می‌شود و به درک و دریافت درستی از کیفیت حیات و زیستن نمی‌رسد. فروغ زمانی که همسرش زنده بود، شرایط مطلوبی نداشت و همواره مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت. او یک سال بعد از مرگ همسرش، به دلیل بیماری سل درگذشت: «از پشت پنجره دریا پیدا بود. آب کف کرده بود. امواج به شدت به دیوار خانه می‌خورد. مثل اینکه می‌خواهد اساس این خانه را سرتگون کند. نزدیک پنجره فروغ با پیراهن سفید و بلندی با موهای آشفته روی زمین افتاده بود. من گمان کردم که مرده است. هیچ حرکتی نمی‌کرد. بدنش یخ زده بود. پاهایش لخت بود. وقتی که نزدیکش رفتم، او را از زمین بلند کردم و به صورتش نگاه کردم. با چشمش به دریا اشاره کرد. یک سال بعد، فروغ به مرض سل مُرد. او قربانی همه شد. این قربانی او شد».

یکی از مسائلی که فمینیست‌ها بر آن تأکید دارند، انفعال زنان در برابر زورگویی‌های جامعه پدرسالار است. سلطه هم‌مونی مردان و ریشه‌دوانیدن سامانه پدرسالار، تعیین‌کننده کیفیت رفتار زنانه بوده است. این رویکرد، زنان را به قشر فرودست جامعه بدل کرده است. «تمدن به طور غالب، پدرسالار است و در جهت هدایت می‌شود که زنان را در امور خانواده، فعالیت‌های دینی، اقتصادی، اجتماعی، قانونی و هنری زبردست نگه دارد» (سلدون و ویدوسون، ۱۳۸۴)؛ از این‌رو، جامعه ادبی، به ویژه نوع کلاسیک آن، تحت تأثیر فضای فکری غالب، زنانی را به تصویر می‌کشد که در فضای فکری مردانه قرار می‌گیرند و کاملاً مطیع و سربه‌زیر رفتار می‌کنند تا از سوی گفتمان غالب، طرد و حذف نشوند. در آثار ادبی، زنانی عمدتاً منفعل و ایستا حضور دارند که قادر به برهم‌زدن شرایط نابرابر نیستند و در مقابل تبعیض‌های اعمال‌شده از سوی مردان خودکامه، سکوت می‌کنند. این انفعال در دو سطح فکری و رفتاری دیده می‌شود. زنان منفعل در جوامع مردم‌محور، عاری از اراده و اختیار هستند و هیچ حقی برای تعیین سرنوشت خود ندارند. تنها راه پیش‌روی آن‌ها، فرمان‌پذیری از خواسته‌های مردانه است. به عبارت دیگر، زنان مطیع به مثابه عروسک‌هایی در دست مردان هستند و مناسبات میان این دو جنس، از بالا به پایین و برتری‌جویانه است.

در رمان کوچک مدق، ننه‌حمیده که خودش یک زن است، تصویری از زنان و گستره وظایف آنان ارائه می‌کند. بر این اساس، او اعتقاد دارد که زن باید در کنار یک مرد باشد و اصولاً هویت و شخصیت زنانه به تنهایی و در عالم تجرد قابل‌بازنمایی و تصور نیست، بلکه این مردان هستند که با حضور خود، به زنان شخصیت می‌بخشند. طبیعی است که این رویکرد، زنان را در نقش سنتی و کلیشه‌ای خود قرار می‌دهد و قادر به ارائه تعریف جدید از این جنس نیست: «نکته مهمی از نظرش دور نمانده بود. از خود پرسید: چرا این زن شکوه می‌کند و دست‌بردار هم نیست؟! و به یاد آورد که بارها شکایتش را شنیده و این دومین یا سومین بار است که اول ماه نشده به دیدنش می‌آید. فکری عجیب به سرش زد. به حکم حرفه‌ای که داشت، نمی‌توانست به آسانی از آن درگذرد. او که به ویژه در این گونه موارد از فراستی وافر برخوردار بود، تصمیم گرفت اندورن مهمانش را بکاود، بنابراین، مکارانه گفت: یکی از بدی‌های مجرد بودن همین است. تو زن تنهایی هستی سنیه‌خانم. در خانه تنها، در خیابان تنها، و در رختخواب هم تنها، چرا دست از این تنهایی بر نمی‌داری؟ گل از گل سنیه‌خانم شکفت. حرف‌های زن که گویی سخن از زبان او می‌گویی، قند در دلش آب کرده بود، اما شادی‌اش را پنهان می‌داشت» (محفوظ، ۱۳۷۸).

در رمان دزد و سگ‌ها، نور به هر راهی متوسل می‌شود تا نظر سعید را نسبت به خود جلب کند. او زندگی خود را که عاری از مرد است، نامطلوب می‌پندارد و حالا که با حضور سعید، شکل دیگری به خود گرفته، قصد دارد به هر ترتیبی آن را حفظ کند. برای این زن، پیشینه سوء سعید و جنایت‌هایی که انجام داده است، اهمیتی ندارد، بلکه تداوم حضور سعید در خان و زندگی او دارای اعتبار و اهمیت است: «تو به معنی گفته من توجه داری و سیمایت از سرور می‌درخشد و من این شادی را ناخوش می‌دارم ... زن پرسید: طلاق؟ مرد با ناراحتی اشاره‌ای کرد و گفت: من که در زندان بودم، طلاق گرفتم ... ماده‌خوک! اگر تو محکوم به زندان دائم هم بودی، می‌بایستی منتظرت می‌ماند. حيله‌گر ... من ترحم را دوست ندارم. از ترحم دوری کن ... زن مانند اینکه تا ابد او را تصاحب کرده است، گفت: تو را توی چشم نگاه می‌دارم و رویت سرمه می‌کشم. سپس با لحنی امیدوار پرسید: کار مهمی کرده‌ای؟ کرد با بی‌اهمیتی شانه‌ای تکان داد. زن در حالی که برمی‌خاست، گفت: الان سفره را آماده می‌کنم. غذا و شراب دارم. راستی یادت هست چقدر در گذشته با من

خشن بودی؟ وقت برای عشق‌بازی نداشتیم. زن با گوشه چشم نگاهش کرد و گفت: مگر چیزی مهم‌تر از عشق هست؟ با خودم می‌گفتم شاید دلش از سنگ است. با این وجود، هیچ کس به اندازه من از زندانی شدن غمگین نشد. به همین سبب هم به تو پناهنده شده‌ام. زن با برافروختگی گفت: تو اتفاقی به من برخوردی ... شاید هم اصلاً فراموشم کرده بودی» (محفوظ، ۱۳۸۰).

در رمان *کوچه مدق*، ننه‌حمیده که قصد دارد برای صاحب‌خانه‌اش همسری پیدا کند تا از پرداخت اجاره منزل خلاصی یابد، آسمان‌ریسمان می‌بافد و به هر چیزی متوسل می‌شود. او مردان را شخصیت‌هایی زن-دوست تعریف می‌کند که تمایل به بودن در کنار زنان دارند. این توصیفات، امیدواری صاحب‌خانه را بیشتر می‌کند. او با شنیدن مقوله ازدواج و گزینش همسر، روحیه شادی پیدا می‌کند و به فردی دیگر بدل می‌شود؛ زیرا حضور در کنار یک مرد را برای رسیدن به شکوفایی و تعالی لازم و بایسته می‌داند. این در حالی است که این زن در زندگی پیشین خود، تجربه ناخوشایندی داشته است. ننه‌حمیده برای اینکه زن صاحب‌خانه را ترغیب کند، بیان می‌دارد که حتی مردان فلج هم به زنان نیاز دارند و او، این احساس وابستگی را وارونه جلوه می‌دهد تا نظر زن را جلب کند. در حالی که، به واقع زنان را تحقیر کرده و بر نقش کلیشه‌ای آنان یعنی نگهداری از مردان و خدمت‌رسانی به آنها تأکید ورزیده است: «ننه‌حمیده با اطمینان گفت: صحبت زن گرفتن که بکنی، مردها قند توی دلشان آب می‌شود. فقط آن‌ها که زن دارند، شاکی هستند. چقدر مرد عزب هستند که آرزو دارند عروسی کنند. همین که لب بترکانم، برایت کسی زیر سر دارم، چشمانش از شوق برق می‌زند و لبش به خنده باز می‌شود. آن وقت است که مثل سقز به من می‌چسبد و هی می‌پرسد: واقعاً ... کی؟ ... کی؟ مرد اگر فلج هم افتاده باشد، زن می‌خواهد و این حکمت پروردگار است» (محفوظ، ۱۳۷۸).

در بخش دیگری از رمان، حمیده در حال صحبت کردن با شوهرش است. رابطه میان این دو مدت‌هاست که به سردی گراییده و به انتها رسیده است. با این حال، زن که شاهد بی‌توجهی‌های مرد است، باز هم از عشق و عاطفه و علاقه سخن می‌گوید و از مرد می‌خواهد اعلام کند که هنوز به او علاقه دارد. وابستگی زن به مرد در متن ذیل کاملاً هویداست. او حیات و ممت خود را در گرو توجه مرد به خودش توصیف می‌کند و سعی دارد به مخاطب خود بگوید که به عنایت او نیازمند است: «حمیده این بار چشم در چشم او دوخت و با تندی گفت: این حرف‌ها دردی را دوا نمی‌کند، چرا همیشه حرف کار را وسط می‌کشی و به من سرکوفت می‌زنی؟ خودت خوب می‌دانی از آن‌های دیگر بهتر و سرت‌م. سودی که من به تو می‌رسانم، از کل درآمدی که از آن‌ها داری، بیشتر است. پس باز هم فلسفه‌بافی نکن و بی‌آنکه لفت و لعابش بدهی، راست و حسینی بگو که هنوز هم دوستم داری یا نه؟ مرد یک لحظه بر آن شد تا قاطعانه جوابش را بدهد، اما آیا زمینه لازم فراهم آمده بود؟ ... موقتاً صلح را ترجیح داد. پس با لحنی هشداردهنده گفت: همان‌طور که حدس می‌زدم، باز هم باید کاه کهنه باد بدهیم. حمیده انگار منفجر شده باشد، فریاد زد: راستش را بگو ... نکنند به این خیال افتاده باشی که مرا از نعمت عشقت محروم کنی؟ از غصه می‌میرم!».

۴. خیانت در ابعاد گوناگون مالی، جنسی و ...

در رمان *سالاری‌ها* از بزرگ‌علوی، یکی از زنان به تصویر کشیده شده است که به همسر خود خیانت می‌کند. با این حال، او در زمان انجام کنش‌های اقتصادی و مالی با همسرش مشورت می‌کند. منفعت‌طلبی و استفاده از فرصت‌ها در این زمینه به خوبی دیده می‌شود: «متوجه شدی چه گفت؟ در این ترقی ارز چند نفر سودهای

کلان برده‌اند. زن خوشگل با وجود همه‌گونه فسق و فجور که از آن‌ها آقای اهمیت چندان بی‌اطلاع هم نبود، با شوهرش در مسائلی که مربوط به گشایش کار و ترقی‌اش می‌شد، صاف و صادق بود» (بزرگ‌علوی، ۱۳۵۷) این موضوع در آثار محفوظ از باتاب بیشتری برخوردار بوده است. از جمله در رمان *دزد و سگ‌ها*، همسر سعید و دوست نزدیکش به او خیانت کرده و اموال او را مصادره کرده‌اند. این موضوع، زمینه اصلی انتقام-جویی‌های سلسله‌وار سعید در رمان می‌شود: «با یکی از حقیرترین وردست‌هایم به من خیانت کرد. شاگردی که مانند سگ جلویم می‌ایستاد. به دلیل زندانی شدن من، طلاق خواست و با او ازدواج کرد ... سعید با اصرار گفت: ثروتم، پول‌های نقد و جواهراتم را تصاحب کرد و با آن‌ها استادکار شد و همه ارادل و اوباشش محله طرفدارش شدند» (محفوظ، ۱۳۸۰).

در رمان *گدا*، با خیانت‌های پی‌درپی عمر به همسر و دخترش مواجه هستیم. او که از روشنفکران جامعه است، کاملاً غیرمسئولانه رفتار می‌کند، به طوری که موجب شگفتی مخاطب می‌شود. «عمر در جای‌جای داستان می‌خواهد با عشق زنان خود را از بحران برهاند و گویی این عشق نوعی دارو برای درمان دردها و بیماری اوست و هر بار که می‌خواهد دلیلی برای ارتباط با یک زن بی‌آورد، می‌گوید به خاطر بیماری است و می‌خواهد با عشق مارگریت و سپس، ورده خود را بهبود بخشد» (حیدری و فتحی، ۱۳۹۳)؛ عمر با حضور در کاباره‌ها به آرامش می‌رسد و وجدان خود را در این زمینه نادیده می‌گیرد: «آدم به ندرت می‌تواند در این گونه کاباره‌ها به نشئه عشق دست یابد. عمر به تمسخر گفت: جوینده یابنده است. می‌دانی این روزها هر وقت زینب را می‌بینم، دچار عذاب وجدان می‌شوم؟ با بی‌اعتنایی گفت: دردهایی هست که از ناز و کرشمه وجدان بدتر است» (محفوظ، ۱۳۸۸).

زینب، همسر عمر، با حجم گسترده‌ای از اضطراب مواجه است. او شرایط روحی مناسبی ندارد و این وضعیت، جسم و تن او را هم درگیر و بیمار کرده است. با این حال، عمر مشغول خوشگذرانی‌های خود با زنان هرزه است و به عواطف خدشه‌دار شده همسر و دخترش توجهی ندارد: «فضای اتاق در آرامش سپیده‌دم روشن شد. زینب با چشمانی که ریزش اشک دو لکه آبی در زیر آن‌ها بر جای نهاده بود، نگاهی نومید و خشمگین بر او افکند. چه زشت بود توحش خشم در چهره‌ای که بیست سال رام مانده بود! مگر نگفتم باید یاد بگیری که واقعیت را قبول کنی؟ بگو داری آبروی خودت را با یک زن هرزه به باد می‌دهی! صدایت را پایین بیا، بیدار می‌شوند. به رنگ قرمز روی دستمال نگاه کن، چه کثافتی! عمر از خشم دیوانه شد و فریاد کشید: باشد، که چی؟! دخترت وقت ازدواجش است! من دارم مرگ را از خودم دور می‌کنم. خجالت نمی‌کشی؟ من بجای تو خجالت می‌کشم ... سر زینب به همراه اشک‌هایش فروافتاد و با صدای لرزان گفت: بیست سال بدون اینکه از گند و کثافتت باخبر بشوم ... عمر دیوانه‌وار گفت: پس تمامش کن» (محفوظ، ۱۳۸۸).

بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش، دیدگاه‌های بزرگ‌علوی و محفوظ در ارتباط با روابط زناشویی و بزده‌های خانوادگی بازنمایی شده است. نتایج نشان می‌دهد که در داستان *دربده* از مجموعه *میرزا*، بزرگ‌علوی از زنی سخن می‌گوید که گرفتار تن‌فروشی و قمار شده و در دست مردان خودکامه همچون زندانی است. او روزگار سختی را سپری می‌کند و همه تلاش او مصروف بیرون آمدن از چنین شرایط نامطلوبی می‌شود. بزرگ‌علوی با زیرکی تام و تمام خود به ریشه‌یابی و واکاوی دلایل این معضلات پیش‌آمده برای نرگس می‌پردازد و یکی از عوامل مهمی

را که این دختر را به این درجه از اضمحلال شخصیتی و روحی رسانیده است، عدم ارتباط صحیح نرگس با پدرش معرفی می‌کند. خودکشی نرگس روی تخت هتل، نماد و نمودی از فروپاشی و بن‌بست فکری شخصیت‌هایی از این دست در جامعه است. بزرگ‌علوی در مجموعه داستان‌های *ورق‌پاره‌های زندان*، از جامعه و مردم حاضر در آن بارها سخن گفته است. راوی در داستان *پادنگ*، نگاه ابزاری مردان به زنان را توضیح داده است. او به گوشه‌هایی از زندگی غلامحسین اشاره می‌کند که در آن، معیارش برای گزینش همسر، کاری بودنش است. او با اینکه زنش را از نزدیک ندیده، اما به این دلیل که شنیده فعال و کاری است، اشیاقی زائدالوصف برای ازدواج با او دارد. نگاه منفعت‌طلبانه و عاری از احساس مرد به جنس مؤنث که ریشه در فرهنگ و سنت چند سده‌ای غالب این مردم دارد، در این داستان از سوی نویسنده نقد شده است. او کالانگاری زنانه یا تقلیل ارزش‌های او به عامل و عنصری جهت پول‌سازی را تقبیح می‌کند.

در داستان *قربانی* از مجموعه *چمدان*، ما با شخصیت زنی به نام فروغ مواجه هستیم که به خسرو علاقه شدیدی دارد، ولی محبت و علاقه‌ای از سوی مرد مطبوع خود دریافت نمی‌کند. او یک قربانی بزرگ است. خسرو با او ازدواج می‌کند تا حالش بهتر شود. مادر فروغ هم با وجود اینکه می‌داند خسرو فرد بداخلاقی است، این موضوع را نادیده می‌گیرد و دخترش را به عقد خسرو درمی‌آورد. پایان داستان، بسیار تراژیک است، به ویژه آنجا که خسرو جان می‌سپارد و فروغ هم، یک سال بعد در اثر بیماری سل می‌میرد. او طبق گفته بزرگ‌علوی در جامعه مردسالار آن زمان قربانی می‌شود، بی‌آنکه درک عمیقی از زندگی داشته باشد. در داستان *دزاشیب* از مجموعه *گیله‌مرد*، بزرگ‌علوی روایتی منحصر به فرد دارد. جبر مکان در این داستان اصل و محور وقایع است. در این داستان، بزرگ‌علوی از فاصله‌گذاری‌های اجتماعی که ناشی از سیستم ارباب-رعیتی است، سخن می‌گوید. روایتی جالب که در آن، عشق به واسطه همین مسائل سطحی اما ریشه‌دار فراموش می‌شود و عواطف یک انسان خدشه‌دار شده و شخصیت او نابود می‌شود. باز هم در این داستان، یک زن قربانی اصلی است. این جنس مؤنث است که در رویارویی با فرهنگ مردسالار و زن‌ستیز، تاب مقاومت ندارد و بی‌آنکه حق و حقوقش را زنده کند، از دور خارج می‌شود. در داستان *یهره‌نچکا* از مجموعه *گیله‌مرد*، نتایج ازدواج‌های اجباری به دستور پدر و مادرها و بی‌آبرویی‌های اعیان و اشراف به تصویر کشیده شده است. زنان بی‌آنکه حق تصمیم‌گیری درباره سرنوشت خود را داشته باشند، تسلیم جبری می‌شوند که دیگران برای آن‌ها به وجود آورده‌اند. بزرگ‌علوی به خوبی آسیب‌های ناشی از ازدواج اجباری را تشریح می‌کند تا این فرهنگ غلط به درستی اصلاح شود. این مضمون، عیناً در داستان *رسوایی* نیز، تکرار شده است.

نجیب محفوظ در *رمان کوچۀ مدق*، عمدتاً نگاهی سنتی و کلاسیک به زنان دارد و آنان را با افکاری قدیمی توصیف می‌کند. در نگاه او، زنان رمان در بافت فرهنگی غالب جامعه تحولی پیدا نکرده‌اند و همچنان در گذشته زندگی می‌کنند. هویت آنان در گرو بودن کنار مردان شکل می‌گیرد. آن‌ها استقلال مالی، فکری و شخصیتی ندارند و اگر هم باشد، سطح و کیفیتی محدود دارد و به اندازه‌ای نیست و رویدادی مثبت و قابل توجه در زندگیشان به وقوع بپیوندد. یکی از موضوعات مهمی که محفوظ در *رمان گدا* به آن اشاره کرده، خیانت مردان به زنان است. جالب آنکه این خیانت از جانب مردان روشنفکر و تحصیل‌کرده به وقوع پیوسته است. شاید محفوظ با این تصویر آفرینی قصد دارد بگوید کسانی که اهل تحقیق و مطالعه و کتاب هستند نیز، ممکن است به انواع فساد دچار شوند. به عبارت دیگر، از دید نویسنده، آلوده‌شدن به فساد از جمله خیانت به همسر، تنها مربوط به اقشار غیر تحصیل‌کرده نیست و همگان را تهدید می‌کند. موضوع دیگر، نگاه

ابزاری به زنان و کالانگاری آنان است. شخصیت اصلی رمان یعنی عمر که متأهل است، بخشی از زندگی خود را در کلپ‌های شبانه می‌گذراند و به همسرش کاملاً بی‌اعتناست. برای او ماندن در کنار روسپی‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار است و به مسائل دیگر از جمله عاطفه جریحه‌دارشده همسر و دخترش وقعی نمی‌نهد. محفوظ در این اثر داستانی اشاره می‌کند که نبود عشق و محبت در یک جامعه شرایط را به این وضعیت می‌کشاند و آسیب‌های زیادی را پدید می‌آورد.

در رمان *میرامار*، زهره، دختری روستایی است که از ازدواج اجباری فرار می‌کند و به شهر پناه می‌آورد. او که نمی‌خواهد همسر یک پیرمرد شود، شجاعانه علیه سنت‌ها شورش می‌کند و از روستا گریخته و به پانسیون پناه می‌آورد. او را می‌توان نمادی از یک زن سنت‌گریز دانست که در برابر ظلم جامعه مردسالار سکوت نمی‌کند و تسلیم نمی‌شود و با حرکتی جسورانه، به دنبال راه دیگری می‌گردد. با این حال، نگاه ابزاری برخی از مردان ساکن در پانسیون به این دختر نمود دارد. در این رمان، آدم‌های داستان، هریک تعریف منحصر به فردی از این دختر دارند. یکی پدرانه به او عشق می‌ورزد، یکی در پی لذت‌جویی است، دیگری او را برای تشکیل خانواده می‌خواهد، آن دیگری هیچ توجهی به او ندارد. رمان *دزد و سگ‌ها*، با بازنمایی سردی‌های اجتماعی و نبود مناسبات اجتماعی آغاز می‌شود. نویسنده در بندهای نخست، هنرمندانه کلیت رمان را نشان می‌دهد و مخاطب از همان ابتدا با فضای سرد و بی‌روحي که در سراسر رمان جریان دارد، آشنا می‌شود و خود را آماده شنیدن حوادثی می‌کند که عاری از عاطفه و عشق هستند. روابط سردی که میان سعید به عنوان شخصیت اصلی رمان با همسر و دختر کوچکش وجود دارد، او که در زندان بوده، همسرش را از دست داده و دخترش هم او را نمی‌شناسد. همه چیز برای سعید جنبه‌ای منفی پیدا کرده و او را آزار می‌دهد. یکی از وجوه تمایز این رمان با آثار دیگر محفوظ این است که نویسنده تصویری مطلوب از مذهب و انسان‌های مذهبی ارائه داده است. شیخی در حال خواندن نماز است و در مسجد حضور دارد.

در داستان *فنجان چای* از مجموعه *ماه غسل*، نگاه ابزاری به زنان دیده می‌شود. همچنین، نویسنده استعمارگری آمریکا و حضور این کشور در ویتنام و جنایاتی را که به وجود آورده است، نقد می‌کند. جنگ و نزاع و از سوی دیگر، دوستی میان ملت‌ها و کشورهای گوناگون، موضوع دیگری است که محفوظ از آن یاد می‌کند. فرهنگ مردسالاری و رفتار خشونت‌آمیز مردان علیه زنان، مقوله دیگری است که می‌توان بدان اشاره کرد. بر این پایه، پدری سر دخترش را به دلایل ناموسی می‌برد و او را می‌کشد. در نهایت، محفوظ، عشق-ورزیدن را راهکار اصلی پایان دادن به این حجم از بزهکاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی معرفی می‌کند. در داستان *فرزند درد* از مجموعه *ماه غسل*، خشونت مردی علیه زن باردار روایت می‌شود. زنی که بی‌دفاع است و نمی‌تواند حق خود را آنطور که باید، زنده کند. جامعه و قوانین نیز، پشتیبان او نیستند و این شرایط، حال و روز او را ناخوش کرده است. او قبل از بارداری هم، بارها تحقیر شده و مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود. همه این آسیب‌ها بر زایمان او تأثیرات منفی و نامطلوبی می‌گذارد.

سپاسگزاری

از همه استادان گرامی که داشته‌های علمی خود را در اختیار نویسندگان قرار دادند تا سطح کیفی مقاله ارتقا پیدا کند، به صورت ویژه سپاسگزاری و قدردانی می‌شود.

تعارض منافع

بنا بر اظهار نویسندگان، این مقاله حامی مالی و تعارض منافع ندارد.

منابع

- بزرگ‌علوی، مجتبی. (۱۳۹۹). چمدان. چاپ دهم، تهران: انتشارات نگاه.
- _____ . (۱۳۵۷ الف). *ورق‌پاره‌های زندان*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۵۷ ب). *سالاری‌ها*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۸۳). *میرزا، تهران: نگاه*.
- حیدری، محمود، فتحی فتح، ذبیح‌الله. (۱۳۹۳). بررسی مبانی سوررنالیسم در داستان الشحاذ اثر نجیب محفوظ. *مجله زبان و ادبیات عربی*. ۸(۱۰): ۸۸-۶۳.
- ساروخانی، باقر. (۱۳۹۸). *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده*. تهران: انتشارات سروش.
- سگالن، مارتین. (۱۳۹۶). *جامعه‌شناسی تاریخی خانواده*. ترجمه حمید الیاسی. تهران: انتشارات مرکز.
- سلدون، رامان، و ویدوسون، پیتر. (۱۳۸۴). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. تهران: انتشارات طرح نو.
- عقدایی، نفیسه. (۱۳۹۶). *جریان‌شناسی فمینیسم/سلامی*. تهران: انتشارات نظری.
- محفوظ، نجیب. (۱۳۸۸). *کوچه مدق*. ترجمه محمدرضا مرعشی‌پور. تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.
- _____ . (۱۳۸۰). *دزد و سگ‌ها*. ترجمه بهمن رازانی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات ققنوس.
- _____ . (۱۳۸۶). *میرامار*. ترجمه رضا عامری. تهران: انتشارات نی.
- _____ . (۱۳۸۸). *گدا*. ترجمه محمد دهقانی. چاپ سوم. تهران: انتشارات نیلوفر.

References

- Fincham FD., Bradbury TN. (1987). The assessment of marital quality: A reevaluation. *Journal of Marriage and Family*. 4(49): 797-809.
- Gong M. (2007). Does status inconsistency matter for marital quality?. *Journal of Family Issues*. 12(28): 1582-1610.
- Marks SR. (1989). Toward a system theory of marital quality. *Journal of Marriage and Family*. 1(51): 15-26.
- Paleari FG., Regalia C., Fincham F. (2005). Marital quality, forgiveness, empathy and rumination: A longitudinal analysis. *Pers Soc Psychol Bull*. 17 (31): 368-380.

Investigation and analysis of the breakdown of marital relations and family crimes in the stories of Mojtaba Bozor Alavi and Najib Mahfouz

Nasrin. Zarei¹, Hadi. Heidarinia^{*2}, & Mahmoud. Sadeghzadeh³

Abstract

Aim: The present research was conducted with the aim of investigating the views of Mojtaba Bozor Alavi and Najib Mahfouz as two famous storytellers, in relation to the negative aspects of the breakup of marital relations and family crimes in their fiction works. **Methods:** In this research, referring to library sources and descriptive-analytical method, the views of two authors regarding the breakup of marital relations and family crimes are examined and compared. **Results:** The family is considered one of the main pillars in the society and all anthropologists and analysts of the society have emphasized the need to preserve and sustain it. Due to the importance of this category, in the field of fiction, we have witnessed the reflection of issues related to the family in both favorable and unfavorable aspects. By creating different characters and choosing different narrative methods, Bozor Alavi and Mahfouz have criticized and explained this issue. **Conclusion:** It seems that the patriarchal culture, the commodification of women, the use of violent male hegemony against women, the stereotypical role of women and their dependence on men, are the main reasons for the breakdown of marital relations and family crimes in these stories.

Keywords: Bozor Alavi, Najib Mahfouz, story, marital relations, family crimes, relationship breakdown.

1. Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran

2. ***Corresponding Author:** Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran

Email: heidari_hadi_pnuuk@yahoo.com

3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran